

چرا استدلال‌ها علیه برچیدن نهاد انتظامی به‌ناچار به بن‌بست می‌رسند^۱

آنجلا دیویس

سهیل رضانژاد - پردیس قره‌بگلو

جنبش‌های مبارزه با خشونت نژادی پلیس و بی‌عدالتی‌های نژادی (بی‌عدالتی و خشونت رخنه‌کرده در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های آمریکا) می‌توانند مدعی قدمتی به درازای خود این نهادها بشوند. این مخالفت‌ها و اعتراضات اصلاح‌خواه نقشی کلیدی در شکل‌دادن به ساختارهای انتظامی^۲ و تنبیهی داشته‌اند و همین امر به تفوق اصلاحات بر روش‌های دیگر تغییر انجامید. اتفاقاً، بسیاری از کوشش‌ها برای تغییر این ساختارهای سرکوب‌گر - یعنی برای اصلاح‌شان - در عوض به ابقا و پذیرش‌شان منجر شد.

هم انتظام و هم تنبیه عمیقاً ریشه در نژادپرستی دارند: تلاش‌ها برای کنترل جوامع بومیان، سیاهان و لاتین‌تبارها پس از دوران استعمار و برده‌داری؛ کنترل جوامع آسیایی پس از قانون محرومیت چینی‌ها^۳؛ و مجازات حبس برای آمریکایی‌های ژاپنی‌تبار در جنگ جهانی دوم. اگر به این تجسم‌های کلان نژادپرستی سیستمی^۴ توجه نشود، هر تلاشی برای رفع آسیب‌های ناشی از نهاد انتظامی و زندان شکست می‌خورد. تجهیز نظامی نیروهای پلیس در سده‌ی بیستم با اسلام‌هراسی تشدید شد. تکامل و گسترش پلیس و زندان عموماً یادآور این هستند که سرمایه‌داری همیشه برای حفظ خود به نژادپرستی تکیه کرده است.

این نکته که نژادپرستی اساساً سیستمی و ساختاری است و نه فردی و رفتاری - مروجان سلامت و فعالان ضدپلیس و ضدزندان چندین دهه است که بر این نکته پای می‌فشارند - سرانجام در سال ۲۰۲۰ و با فشار کووید ۱۹ و تأثیر بسیار بیشتر آن بر جوامع غیرسفیدپوست به گفتمان عمومی راه یافت. محبوب‌ترین شیوه برای بیان این نکته شعار «بودجه‌ی پلیس باید قطع شود» بود؛ شعاری که در جریان بسیج توده‌ای سر داده شد، در اعتراض به لینچ‌کردن^۵ جرج فلویید^۶ زیر زانوان پلیس. برابرپنداشتن «اصلاحات» با تغییر، پیامدهایی عمیقاً محافظه‌کارانه دارد. آنان که از این پیامدها مطلعند، خواست قطع بودجه‌ی پلیس را گرایشی به برچیدن این نهاد می‌دانند: این مطالبه خواسته‌های معمول برای تنبیه ماموران را منحرف می‌کرد و به نوعی بازرسی مدنی بر کل نهاد انتظامی می‌انجامید. سازمان‌دهندگان به مطالبه‌ای سطحی و از سر عادت برای «اصلاح»، عمیقاً به راه‌هایی برای تغییر رادیکال

^۱ <https://level.medi.umc.com/why-arguments-against-abolition-investigation-fail-۹۹۱۳۴۲۸۸۰۴۲>

^۲ policing

^۳ Exclusion act

^۴ systemic racism

^۵ lynching

^۶ George Floyd

اندیشیدند: به بیان دیگر، تغییری که به برخی از دلایل ریشه‌ای این پرسش پردازد که چرا جوامع فقیر، و به‌ویژه جوامع رنگین‌پوست، بیش از سایرین از نظام حقوق کیفری آسیب می‌بینند.

اما این مطالبه برای برخی دیگر وحشت‌آور بود و تصویر جوامع آشوب‌زده و جرم‌خیز (رنگین‌پوستان) را متبادر می‌کرد، جوامعی که در آن هیچ نیرویی ضامن نظم نیست. مسلماً برخی شگفت‌زده شدند: آن‌هایی که ساکن محله‌های - اصطلاحاً - جرم‌خیز بودند و هم پلیس آزارشان می‌داد و هم طعمه‌ی افراد و گروه‌های مسلح جوامع خود می‌شدند، و نیز مطالبه‌ی قطع بودجه‌ی پلیس نخستین برخوردشان با تصورات براندازانه بود. چگونه خواهند توانست از شر گروه‌های خلافت‌کاری نجات یابند که هیچ اهمیتی به مسیر گلوله‌های بی‌هدفشان نمی‌دهند و جان کودکان و رهگذران را می‌گیرند؟ ترس آن‌ها واقعی است و نباید به آن بی‌توجه بود. اما دقیقاً در همین زمان است که باید درگیر شکلی از فعالیت آموزشی شویم که همه‌مان را، به‌ویژه آن‌هایی که در محله‌های آسیب‌پذیر زندگی می‌کنند، تشویق به بازاندیشی درباره‌ی معنای ایمنی و امنیت می‌کند.

آموزگاران، سازمان‌دهندگان، هنرمندان، ورزشکاران، روشنفکران - یعنی مردم عادی - می‌توانند پرورش‌دهندگان تخیل درباره‌ی آینده باشند: آینده‌ای رها از این تصور که تنها پلیس می‌تواند ضامن واقعی ایمنی باشد و تنها زندان می‌تواند امنیت مردم ساکن جهان «آزاد» را تضمین کند. مدت‌هاست که استدلال فمینیست‌های ضدنژادپرست این است که اتکا به انتظام مرسوم و راهبردهای مجازات‌خواهانه نه‌تنها خشونت جنسیتی را از بین نمی‌برد، بلکه آن را تشدید نیز می‌کند. اما در جریان اصلی غلبه همچنان با دیدگاه‌های فمینیسم مجازات‌خواه^۷ است، پنداشتی که خواهان بیشترشدن پلیس و زندان است. هر چند برخی از فعالان آموزشی با مطالبه‌ی حذف پلیس از مدارس و پایان‌دادن به تبدیل مدرسه به زندان فمینیسم مجازات‌خواه را به چالش کشیده‌اند، اما هنوز نتوانسته‌ایم بر سر این فهم اجماع کنیم که حضور پلیس در مدارس عمومی^۸ فرایند آموزشی را فاسد می‌کند. پلیس آن‌چنان در مدارس دولتی در جوامع غیرسفیدپوست ریشه دوانده که حالت‌های تربیتی سرکوبگرانه‌اش یادگیری را نیز آلوده کرده است.

تا زمانی که سلامت فیزیکی، ذهنی و روحی جوامع ما نادیده گرفته می‌شود، امنیت ناممکن است. نباید در پاسخ به زنی سیاه‌پوست که دچار حمله‌ی روانی شده افرادی مسلح فرستاد، کسانی که آموزش دیده‌اند برای اعمال موثر مرگ و خشونت. بدین ترتیب، نه‌تنها به این زن کمکی نخواهد رسید، بلکه رفتارش می‌تواند توجیهی شود برای کشتنش. ایمنی و امنیت نیازمند آموزش، مسکن، شغل، هنر، موسیقی و تفریح است. اگر بودجه‌هایی که به این

^۷ carceral feminism

^۸ public schools

نهادها اختصاص می‌یابد - پاسگاه‌های پلیس، اداره‌ی مهاجران و گمرک‌ها^۹، بازداشتگاه‌ها، زندان‌ها و مراکز نگهداری از مهاجران - به سوی خدمات عمومی سرازیر می‌شود، بی‌تردید نیاز و توجه برای گسترش پیوسته‌ی نهادهای خشونت دولتی کاهش می‌یافت. رویکردهای براندازانه از ما می‌خواهند میدان دیدمان را گسترش دهیم و به جای اینکه به شکلی تک‌بعدی تنها بر نهادهای مسئله‌ساز تمرکز کنیم و بپرسیم که چه چیز باید در این نهادها تغییر کند، پرسش‌هایی رادیکال درباره‌ی سازمان‌دهی کلیت جامعه مطرح کنیم.

برخی می‌دانند که نژادپرستی منجر به افزایش خشونت پلیس می‌شود و در چند دهه‌ی گذشته باعث رشد جمعیت زندانیان نیز شده، اما همچنان تأکید دارند که این نهادها نیازمند اصلاح داخلی‌اند؛ شاید یادآوری این نکته برای این افراد مفید باشد که منطقی مشابه درباره‌ی برده‌داری به کار گرفته می‌شد. امروزه برخی خواهان تغییر هستند، اما این نهادها را برای جوامع انسانی ضروری تلقی می‌کنند، گویی سازماندهی اجتماعی بدون این نهادها سقوط می‌کند؛ در گذشته نیز برخی اعتقاد داشتند که «نهاد غریب» برده‌داری ذاتاً بی‌رحم نیست و به‌راستی می‌توان این بی‌رحمی را با اصلاح ریشه‌کن کرد. همانطور که امروزه نیز شاهد مطالبه‌ی نهاد انتظامی انسانی‌تر هستیم، برخی نیز در آن زمان خواهان برده‌داری انسانی‌تر بودند. الغا - ی برده‌داری، مجازات اعدام، زندان، پلیس - از نظر سیاسی همواره مطالبه‌ای مجادله‌آمیز بوده؛ به‌ویژه به‌سبب تأکید براندازان بر این نکته که صرفاً اصلاح برخی نهادها بدون تغییر عناصر بنیادین آن می‌تواند مسئله را بازتولید یا حتی تشدید کند، مسئله‌ای که اصلاح در پی حل آن است.

زبان براندازی یادآور پیوستاری تاریخی است. همان‌گونه که بسیاری از براندازان ضدبرده‌داری صرفاً خواهان رهاشدن از شر برده‌داری بودند، برخی نیز در همان زمان فهمیدند که نمی‌توان برده‌داری را تنها با نابودکردن این نهاد و حفظ شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، که برده‌داری را پرورش داده، کاملاً ریشه‌کن کرد. آنها متوجه شده بودند که براندازی برده‌داری نیازمند سازماندهی دوباره و کامل جامعه‌ی آمریکا است - از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی - برای تضمین پیوستن سیاهان پیشتر به بردگی گرفته‌شده درون نظم دموکراتیک و نوین. آن فرایند هرگز رخ نداد، و در سال ۲۰۲۰ همچنان با مسائل مربوط به نژادپرستی سیستمی و ساختاری روبرو هستیم، مسائلی که باید بیش از ۱۰۰ سال پیش پاسخ می‌یافت.

اکنون، سرمایه‌داری نژادپرستانه بسیار پیچیده‌تر شده. مثلاً وظیفه‌ی حل مسائلی که ریشه در استعمار و برده‌داری دارند، نیازمند این است که بدانیم نظام مجازات و نژادپرستی ضدسیاهان چگونه با انتظامی‌کردن سرکوبگرانه‌ی مرزها و بازداشتی که بر جوامع لاتین تبار^{۱۰} و دیگر مهاجران تحمیل می‌شود ارتباط دارد. وقتی می‌گوییم «بودجه‌ی

^۹ Immigration and Customs Enforcement (ICE)

^{۱۰} Latino

پلیس را قطع کنید»، باید همزمان خواهان براندازی اداره‌ی مهاجران و گمرک‌ها هم باشیم. همواره باید در ذهن داشته باشیم که در این مخمصه با مردمان دیگر در مناطق مختلف جهان شریکیم، از برزیل گرفته تا فلسطین و فرانسه و آفریقای جنوبی.

راهبردهای براندازانه بسیار حیاتی هستند چون به ما می‌آموزند که دیدگاه ما درباره‌ی آینده می‌تواند شدیداً از آنچه امروز هست متفاوت باشد. همانطور که فعالان حقوق ترنس‌ها در تشویق ما به کنار گذاشتن جنسیت‌های دوگانه‌ی مرسوم موفقیت نسبی داشته‌اند – و فهم نقش ساختاری جنسیت‌های دوگانه در تعریف انتظامی کردن و زندانی کردن – دوراهی کنونی نیز نیازمند این است که به امکان‌های تازه معتقد باشیم. این امکان‌های تازه می‌تواند مشاغل خوب، آموزش انتقادی، مسکن مناسب، دسترسی به خدمات بهداشتی، تفریح و هنر برای همه باشد. همچنین، این امکان‌ها نیازمند این است که مراقب رفتارمان در محیط دانشگاه، ورزشگاه و مشاغل سیاسی، کار فرهنگی و روابط خصوصی خود باشیم، هم در جایگاه فرد و هم جامعه‌ای که مستحق برابری نژادی، جنسیتی و اقتصادی است، و همچنین مستحق آینده‌هایی رادیکال و سوسیالیستی.